

الهی نامه ی علامه حسن حسن زاده آملی حفظه الله

متن الهی نامه ی ابوالفضائل حضرت علامه حسن حسن زاده
آملی حفظه الله

((این کتاب بارها و بارها به طبع رسیده است.))

الهی به حق خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم
ده

< الهی راز دل را نهفتن دشوار است و گفتن دشوارتر
الهی يَا مَنْ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ وَ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ از زحمت
کثرتم و ارهان و رحمت و حدتم ده
الهی سالیانی می پنداشتم که ما حافظ دین توایم اَسْتَغْفِرُكَ
اللَّهُمَّ در این ليله الرغائب هزار و سیصد و نود فهمیدم که دین
تو حافظ ما است اَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ

متن الهی نامه ی ابوالفضائل حضرت علامه حسن حسن زاده
آملی حفظه الله

((این کتاب بارها و بارها به طبع رسیده است.))

الهی به حقّ خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم
ده

< الهی راز دل را نهفتن دشوار است و گفتن دشوارتر
الهی يَا مَنْ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ وَ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ از زحمت
کثرتم و ارهان و رحمت و حدتم ده
الهی سالیانی می پنداشتم که ما حافظ دین توایم اَسْتَغْفِرُكَ
اللَّهُمَّ در این ليله الرغائب هزار و سیصد و نود فهمیدم که دین
تو حافظ ما است اَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ
الهی چگونه خاموش باشم که دل در جوش و خروش است و
چگونه سخن گویم که خرد مدهوش و بیهوش است
الهی ما همه بیچاره ایم و تنها تو چاره ی و ما همه هیچ کاره
ایم و تنها تو کاره ی
الهی از پی تا فرقم در نور تو غرقم یا نُورَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ
أَنْعَمْتَ فَرْد
الهی شأن این کلمه کوچک که به این علو و عظمت است پس
یا علی یا عظیم شأن متکلم این همه کلمات شگفت لا تتناهی
چون خواهد بود
الهی وای بر من اگر دانشم رهنم شود و کتابم حجابم
الهی چون تو حاضری چه جویم و چون تو ناظری چه گویم
الهی چگونه گویم نشناختمت که شناختمت و چگونه گویم
شناختمت که نشناختمت
الهی چون عوامل طاحونه چشم بسته و تن خسته ام راه
بسیار می روم و مسافتی نمی پیمایم وای من اگر دستم نگیری
و رهایم ندهی

الهی خودت آگاهی که دریای دلم را جزر و مد است یا باسط
بسطم ده و یا قابض قبضم کن
الهی دست با ادب دراز است و پای بی ادب، یا باسط الیدین
بالرحمه خذ بیدی
الهی بسیار کسانی دعوی بندگی کرده اند و دم از ترک دنیا زده
اند، تا دنیا بدیشان روی آورد جز وی همه را پشت پا زده اند
این بنده در معرض امتحان درنیامده شرمسار است بحق
خودت ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ
الهی ناتوانم و در راهم و گردنه های سخت در پیش است و
رهزن های بسیار در کمین و بار گران بر دوش یا هادی اهدنا
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صراط الذین انعمت عليهم غير المغضوب
عليهم و لا الضَّالِّينَ
الهی از روی آفتاب و ماه و ستارگان شرمنده ام از انس و جان
شرمنده ام حتی از روی شیطان شرمنده ام که همه در کار خود
استوارند و این سست عهد ناپایدار
الهی رجب بگذشت و ما از خود نگذشتیم و تو از ما بگذر
الهی عاقبت چه خواهد شد و با ابد چه باید کرد
الهی عارفان گویند عَرَفْنِي نَفْسَكَ، این جاهل گوید عَرَفْنِي
نَفْسِي
الهی اهل ادب گویند به صدرم تصرّفی بفرما این بی ادب گوید
بر بطنم دست تصرّفی نه
الهی در راهم، اگر در باره ام گویی لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً چه کنم
الهی آزمودم تا شکم دائر است دل بائر است یا من یحیی
الارض الميته دل دائرم ده
الهی همه گویند خدا کو حسن گوید جز خدا کو

الهی آن خواهم که هیچ نخواهم

الهی اگر تقسیم شود به من بیش از این که دادی نمی رسد فَلَاکَ
الْحَمْد

الهی ما را یاری دیدن خورشید نیست، دم از دیدار خورشید
آفرین چون زنیم
الهی همه گویند بده حسن گوید بگیر

..

الهی همه سرآسوده خواهند و حسن دل آسوده
الهی همه آرامش خواهند و حسن بی تابی، همه سامان خواهند
و حسن بی سامانی
الهی چون در تو می نگرم از آنچه خوانده ام شرم دارم

.....

الهی از من برهان توحید خواهند و من دلیل تکثیر
الهی از من پرسند توحید یعنی چه حسن گوید تکثیر یعنی چه
الهی از نماز و روزه ام توبه کردم به حق اهل نماز و روزه ات
توبه این نا اهل را بپذیر

الهی به فضلت سینه بی کینه ام دادی به جودت شرح صدرم
عطا بفرما

الهی عقل گوید الحذر الحذر، عشق گوید العجل العجل

آن گوید دور باش و این گوید زود باش ❖

الهی ضعیف ظلوم و جهول کجا و واحد قهار کجا

الهی آن که از خوردن و خوابیدن شرم دارد از دیگر امور چه
گوید

الهی اگر چه درویشم ولی دارا تر از من کیست که تو دارایی

منی

الهی در ذات خودم متحیرم تا چه رسد در ذات تو
الهی نعمت سکوتم را به برکت و الله یضاعف لمن یشاء
اضعاف مضاعفه گردان

الهی به لطفت دنیا را از من گرفته ای به کرمات آخرت را هم از
من بگیر

الهی روزم را چو شبم روحانی گردان و شبم را چون روز
نورانی

الهی حسنم کردی احسنم گردان
الهی دندان دادی، نان دادی، جان دادی؛ جانان بده
الهی همه از گناه توبه می کنند و حسن را از خودش توبه ده
الهی گویند که بعد سوز و گداز آورد حسن را به قرب سوز و
گداز ده

۴۷

الهی خودت گفته ای و لا تَیَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ نا امید چون
باشم

الهی انگشتی سلیمانیم دادی انگشت سلیمانیم ده

الهی سرمایه کسبم دادی توفیق کسبم ده

الهی اگر ستار العیوب نبودی ما از رسوایی چه می کردیم

الهی من الله الله گویم اگر چه لا اله الا الله گویم

الهی مست تو را حد نیست ولی دیوانه ات سنگ بسیار خورد،

حسن مست و دیوانه توست

الهی ذوق مناجات کجا و شوق کرامات کجا

الهی علمم موجب ازدیاد جهلم شد یا علم محض و نور مطلق

بر جهلم بیفزا

الهی اثر و صنع توأم چگونه به خود نبالم

الهی دو وجود ندارد و یکی را قرب و بعد نبود

الهی هر چه بیشتر دانستم نادان تر شدم بر نادانیم بیفزا

الهی تا کعبه ی وصلت فرسنگ ها است و در راه خرسنگ ها و
این لنگ به مراتب کمتر از خرچنگ است، خرچنگ را گفتند : به
کجا می روی گفت : به چین و ما چین گفتند : با این راه و

روش تو

الهی دل داده ی معنی را از لفظ چه خبر، و شیفته ی مسمی را
از اسم چه اثر

الهی کلمات و کلامت که این قدر شیرین و دلنشین اند خودت
چونی

الهی اگر از من پرسند کیستی چه گویم

الهی هر چه بیشتر فکر می کنم دورتر می شوم

الهی گروهی کو کو گویند و حسن هو هو

الهی از گفتن یا شرم دارم

الهی داغ دل را نه زبان تواند تقریر کند و نه قلم یارد به تحریر
رساند الحمد لله که دلداری به ناگفته و نانوشته آگاه است

الهی محبت والد به ولد بیش از محبت ولد به والد است که آن
اثر است نه این با این که اعداد است و علیت و معلولیت

نیست پس محبت تو به ما که علت مطلق مایی تا چه اندازه

است، يُحِبُّهُمْ كَجَا و يُحِبُّوْنَهُمْ كَجَا؟! الهی از کودکان چیزها

آموختم لا جرم کودکی پیش گرفتم

الهی چون است که چشیده ها خاموش اند و نچشیده ها در

خروش اند

الهی از شیاطین جن بریدن دشوار نیست با شیاطین انس چه

باید کرد

الهی خوش دلم که از درد می نالم که هر دردی را درمانی نهاده
ای

الهی در خلقت شیطان که آن همه فوائد و مصالح است در
خلقت ملک چه ها باشد

الهی دیده را به تماشای جمال خیره کرده ای، دل را به دیدار
ذوالجمال خیره گردان

الهی خُنْک آن کس که وقف تو شد

الهی شkert که دولت صبرم دادی تا به ملکت فقرم رساندی

الهی شkert که از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم

الهی تو پاک آفریده ای ما آلوده کرده ایم

الهی پیشانی بر خاک نهادن آسان است دل از خاک برداشتن
دشوار است

الهی ظاهر ما اگر عنوان باطن ما نباشد در یَوْمَ ثُبُلَى السَّرَائِرِ
چه کنیم

الهی شkert که کور بینا و کر شنوا و گنگ گویایم

الهی درویشان بی سر و پایت در کنج خلوت بی رنج پا، سیر
آفاق عوالم کنند که دولتمندان را گامی میسر نیست

الهی اگر گلم و یا خارم از آن بوستان یارم

الهی انسان ضعیف کجا و حمل قول ثقیل کجا

الهی چگونه دعوی بندگی کنم که پرندگان از من می رمند و
ددان رامم نیستند

الهی گرگ و پلنگ را رام توان کرد با نفس سرکش چه باید کرد

الهی چگونه ما را مراقبت نباشد که تو رقیبی و چگونه ما را

محاسبت نبود که تو حسیی

الهی حلقه ی گوش من آن درّ ثمین انا بدک الالازم یا موسی

الهی علف هرزه را وجین توان کرد ولی از تخم جرجیر، خس
نروید

الهی حقّ محمّد و آل محمّد بر ما عظیم است اللهم صلّ علی
محمّد و آل محمّد

الهی نهر بحر نگردد ولی تواند با وی پیوندد و جدولی از او
گردد

الهی چون در تو می نگرم رعشه بر من مستولی می شود پشه
با باد صرصر چه کند

الهی دیده از دیدار جمال لذّت می برد و دل از لقای ذوالجمال
الهی انسان را قسطاس مستقیم آفریده ای افسوس که ما در
میزان طغیان کرده ایم

الهی شکرت که نعمت صفت ایثارم بخشیدی
الهی نعمت ارشادم عطا فرموده ای توفیق شکر آن را هم
مرحمت بفرما

الهی عروج به ملکوت بدون خروج از ناسوت چگونه میسر
گردد یا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ خُذْ بِيَدِي

الهی به سوی تو آمدم به حقّ خودت مرا به من برگردان
الهی اگر بخواهم شرمسارم و اگر نخواهم گرفتار

الهی ظاهر که این قدر زیبا است باطن چگونه است
الهی آخر خودت را در حقّ ما اوّل بفرما که آخرین شفاعت را
ارحم الراحمین فرماید

الهی دل بی حضور چشم بی نور است نه این صورت ببیند و
نه آن معنی

الهی فرزانه تر از دیوانه ی تو کیست
الهی دولت فقرم را مزید گردان
الهی شکرت که فهمیدم که نفهمیدم

الهی گریه زبان کودک بی زبان است آنچه خواهد از گریه
تحصیل می کند از کودکی راه کسب را به ما یاد داده ای قابل
کاهل را از کامل مکمل چه حاصل

الهی شک شوریده، جهانی را می شوراند این شوخ دیده را
شوریده تر کن

نبودم و خلعت وجودم بخشیده ای، خفته بودم و نعمت
بیداریم عطا کرده ای، تشنه بودم و آب حیاتم چشانده ای،
متفرق بودم و کسوت جمعم پوشانده ای، توفیق دوام در
صلاّتم هم مرحمت بفرما که الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ
کامروا هستند

الهی مصلی کجا و مناجی کجا؛ تالی فرقان کجا و اهل قرآن
کجا؛ خُنُک آن که مصلی مناجی و تالی فرقان و اهل قرآن است
الهی عارف را با عرفان چه کار، عاشق معشوق بیند نه این و آن
الهی توانگران را به دیدن خانه ی خوانده ای و درویشان را به
دیدار خداوند خانه، آنان سنگ و گل دارند و اینان جان و دل
آنان سرگرم در صورت اند و اینان محو در معنی، خوشا آن
توانگری که درویش است

الهی قیس عامری را لیلی مجنون کرد و حسن آملی را لیلی
آفرین؛ این آفریننده دید و آن آفریننده را در آفریده، بر
دیوانگان آفرین

الهی اگر عنایت تو دست ما را نگیرد از چهل ها چله ی ما هم
کاری برنیاید

الهی خوشا آنان که همواره بر بساط قرب تو آرمیده اند
الهی شکرت که این تهیدست پا بست تو شد

الهی خوشا آنان که در جوانی شکسته شدند که پیری خود
شکستگی است

الهی عقل و عشق سنگ و شیشه اند عاشقان از عاقلان نالند نه
از جاهلان

الهی اگر کودکان سرگرم بازی‌ند مگر کلان سالان در چه کارند
الهی شکرت که پیر نشده استغفار کردم که استغفار پیر
استهزاء را ماند

الهی آن که تو را دوست دارد چگونه با خلقت مهربان نیست
الهی کی شریک دارد تا تو را شریک باشد
الهی من واحد بی شریکم چگونه تو را شریک باشد
الهی خوشا آن دم که در تو گم
الهی از من و تو گفتن شرم دارم؛ انت انت
الهی نه خاموش می توان بود و نه گویا در خاموشی چه کنیم
در گفتن چه گوئیم

الهی دل به سوی کعبه داشتن چه سودی دهد آن که دل به
سوی خداوند کعبه ندارد
الهی عبادت ما قرب نیاورده بعد آورده است که قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ .

الهی کامم را به حلاوت تلاوت کلامت شیرین بدار
الهی فتح قلب به ضم عین است، نصب عینم مرفوع؛ غُضُّوا
أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ

الهی قول و فعل قائل و فاعل اند در لباس دیگر که کُلُّ يَعْمَلُ
عَلَى شَاكِلَتِهِ در کتاب تدوین و تکوین جز مصَنَّف آن کیست
الهی از خواندن نماز شرم دارم و از نخواندن آن شرم بیشتر
الهی این آفریده که بدین پایه مهربان است آفریننده وی در چه
پایه است

الهی خفتگان را نعمت بیداری ده و بیداران را توفیق شب زنده
داری و گریه و زاری

الهی جز این نمی شد با که درآویزیم
الهی تو خود گواهی که این سخنان از بی تابی است بر ما متاب
الهی چه رسوایی از این بیشتر که گدا از گدایان گدایی کند
الهی جن گفتند : سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا . يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ،
وای بر انسی که از جن کمتر است
الهی وای بر من اگر دلی از من برنجد
الهی ای کاش الفاظی جز اسماء علیا و صفات حسنایت نبود که
از الوان الفاظ چه رنگ ها گرفته ایم
الهی من کیستم و اطوار خلقتم چیست
الهی همه از مردن می ترسند و حسن از زیستن که این کاشتن
است و آن درویدن ؛ کُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا
الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا ؛ و الدنیا مزرعه الآخره ،
جَزَاءً وَفَاقًا
الهی توفیق امتثال آن رؤیای شیرین یَا حَسَن خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ
را مرحمت بفرما
الهی غذا به کردار و گفتار رنگ و بو می دهد وای بر آن که
دهنش مزبله است
الهی عبادت بی معرفت خرواری به خردلی ؛ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَزَنًا ، خَرَّمَ أَنْ كَهِ ؛ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
الهی میوه در طول هسته ی خود است و جزا در طول عمل
بلکه نفس عمل ؛ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ
مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ خُوشَا أَنْ كَهِ رَوْضَهُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ است
الهی در بسته نیست ما دست و پا بسته ایم
الهی در جواب خطاب یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَبِیک بگویم مایه ی
شرمندگی است، نگویم دور از وظیفه ی بندگی
الهی امروز هم چون الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ که لَا يُسْئَلُ عَمَّا

يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ

الهی دل خوشم که الهی گویم

الهی دل به جمال مطلق داده ایم هر چه بادا باد

الهی کیست که موفق به زیارت جمال دل آرایت شد و شیدایت نشد

الهی کی الله گفت و لبیک نشنید

الهی حرف هایم اگر مشویش است از دیوانه پراکنده خوش است

الهی گل دماغ را معطر کند و گندنا دهن را ابخر با این که کاشته دیگران اند و خارج از ذات ما پس آنچه در خود کاشته ایم با ما چه خواهد کرد

الهی عمری کوکو می گفتم و حالا هو هو می گویم

الهی پیش از تشنگی آب از چشمه سار می جوشد و تشنه ی تشنه است و پیش از گرسنگی گندم از کشتزار می روید و گرسنه ی گرسنه است عشق است که در همه ساری است بلکه یکسره جز عشق نیست

الهی خواب های ما را تبدیل به بیداری بفرما

الهی آن که سحر ندارد از خود خبر ندارد. الهی ذلت و لذت قریب هم بلکه قرین هم اند که إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا راهرو در رنج تن، گنج روان یابد و در این بار گران بار گران

الهی آن که عالم است عامل است این خفته صنعتگر است نه دانشور

الهی آن که سرمایه دارد و از آن بهره نمی برد از گدا گرفتارتر و بیچاره تر است

الهی شکرت که در لباس دوستان هستم، مرا در عداد

دوستانت بدار

الهی در صورت انبیایم داشتی، در سیرت آنانم هم بدار
الهی عاشق را ترک ما سوای معشوق عین فرض است که یک
دل و دو معشوق کذب محض است
الهی در ایّاک نستعین صادق و در ایّاک نعبد کاذب نیستیم
الهی کریمه اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي
مَنَامِهَا خَوَابَ رَا شِيرِينَ مِی کند و مرگ را شیرین تر
الهی شب پره را در شب پرواز باشد و حسن را نباشد
الهی هر چه پیش آمد خوش آمد که مهمان سفره توایم
الهی تن خوش است که برای یکتا دو تا بود و جان خوش است
که از دو تا یکتا بود
الهی اگر خدا خدا نکنیم چه کنیم و اگر ترک ما سوا نکنیم چه
کنیم؟ الهی در شگفتم از کسی که غصّه ی خودش را نمی
خورد و غصّه ی روزیش را می خورد
الهی فرزندانگان گنگ شدند دیوانگان چه بگویند
الهی اسمی جز بی اسمی برایم مباد
الهی چرا بگریم که تو را دارم و چرا نگریم که منم
الهی در این جهان پر هیاهو چرا من هو هو نکنم
الهی بر سر نوح نجی چه آوردند که تَا رَبِّ لَا تَذَرْ گفتم؟! سَلَامٌ
عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ
الهی کودکان کتابی به وعده ی گردو به کمال رسند و بزرگان
کودک مآب به وعده ی مینو
الهی خوشا به حال عالین که جز تو ندیدند و ندانند
الهی حرم بر نامحرم حرام است محرم چرا محروم باشد
الهی به امروز و فردا نه کار امروز رسیده شد نه فردا چه کنیم
بَا كُلُّهُمُ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا
الهی بدان بر ما حق بسیار دارند تا چه رسد به خوبان

الهی جهان زندان زندان است و جهان بان بهشت آنان، ما را با
رندان بدار

الهی قاسم که تویی کسی محروم و مغبون نیست
الهی با دادن بتوان به سر بردن با دونان چه باید کرد
الهی چه عذابی از حجاب سخت تر است به حقّ خودت از
جهنّم حجابم وارهان
الهی توبه از گناه آسان است توفیق ده که از عبادت مان توبه
کنیم

الهی حسن آملی مالا مال آمال بود در راه یک امل همه را
پایمال کرد یا منتهی امل الاملین دیگر خود دانی
الهی شکرت که می گویم شکرت
الهی اگر آخرم مثل اوّلم باشد بدا به اوّل و آخرم
الهی خلقی در ناسوت متوغّل اند و جمعی به مثال ملتذّ اند و
قلیلی در ملکوت مبّهوت، سُبْحَانْکَ مَا أَعْظَمَ خَلْقْکَ وَ أَمْرْکَ؟ !
الهی از نام بردن انبیاء و ملائکه شرم دارم که با کدام زبان، با
نام تو چه کنم که فرموده ای اعظم اسمائی، و با تلاوت کتاب
تو چه که لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

الهی لَوْلَا الشَّيْطَانُ لَبْطَلَ التَّكْلِيفُ سُبْحَانْکَ مَا أَحْسَنَ صُنْعْکَ
الهی شکرت که پریشانی به مقام یقین رسیده است
الهی شکرت که از تنهایی و خلوت لذّت می برم چه تنها از
خلوت وحشت دارد

الهی به کبریائیت سوگند که از ثیاب فقر فخر دارم و از فاخر
شرم که در آن، هم رنگ بینوای دل شکسته ام و در این بیم دل
شکستن است چه کنم که در این اوان بی اساس لَوْلَا اللَّبَاسُ
لَا لَتَبَسَ الْأَمْرُ عَلَى أَكْثَرِ النَّاسِ
الهی لذّت گرسنگی را در کامم برکت ده

الهی حشر با عالم خیال که این قدر لذیذ است حشر با عالم
عقل چه خواهد بود

الهی آمدم ردم مکن، آتشینم کرده ای سردم مکن
الهی اگر تا قیامت برای یک صغیره استغفار کنم از شرمندگی
تقصیر بندگی به در نخواهم شد

الهی سخن در عفو و رحمت نیست گیرم که تو ببخشیم من از
شرمندگی چه کنم تو خود گواهی که از استغفار شرم دارم
الهی استغفار، خواستن غفران تو است با خاطره ی گناه چه
کنیم

الهی چه باید کرد که گناه فراموش شود و گرنه با یاد گناه اگر
برانی شرمنده و اگر نوازی شرمنده ترم

الهی دیگر از بهشت لذت نتوانم برد چه عفو احسان در ازای
جرم و عصیان انفعال بیشتر آورد مگر جنت لقاء نصیب شود
که در حضور تام جز تو فراموش شود

الهی ماه مبارک (۱۳۹۰ ه ق) را حرام کردم که نه قدر روزه را
دانستم و نه قدر قدر را، نه قرآن خواندم و نه سحر داشتم و
نه سهر، در ليله الجوائز جز شرمساری چه می برم خوشا به
حال صائم که لَهُ فَرْحَتَانِ حِينَ يَفْطِرُ وَ حِينَ يَلْقَى رَبَّهُ، بدا به
حالم که لی حُزْنَتَانِ، بارالها آهم جهنم سوز است

الهی وای بر آن که در شب قدر فرشته بر او فرود نیامده با دیو
هم دم و هم نشین گردد

الهی یقینم را زیاد گردان و اضطرابم را به اطمینان مبدل کن و
آنی را در آخر خواهی کنی در اوّل کن که شفاعت آخرین از آن
ارحم الراحمین است

الهی دل خوش بودم که گاهی گریه ی سوزناک داشتم و دانه
های اشک آتشین می ریختم ولی این فیض هم از من بریده

شد که بیم زوال بصر است و امور مهمی که در آنها امتثال فرمان تو است در نظر، ولی بارالها عاشق نگرید چه کند و بنده فرمان نبرد چه کند

الهی مرا در سایه خاتم صلی الله علیه و آله و سلم داشتی که تو را یابم و بندگان را دریابم شکر این موهبت چگونه گذارم بارالها ناپاک را به سویت بار نیست و با بندگان کار نیست، دستم را بدار تا در راهم استوار باشم

الهی دهن آلوده را با کتابت چه کار که لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُظْهَرُونَ وای بر آن مرشدی که دهنش پلید است چه آن نارشید خود شیطان مرید است، اگر در آشکار بایزید است در پنهان با یزید است

الهی حشر و صحبت با خیالات نوعی از مالیخولیا است. که الجنون فنون بحرمت عوالم عقول از آنم برهان و به اینم برسان که این حضور نور دهد و آن صحبت ظلمت الهی چگونه شور و نوایم نباشد که از آنچه در کامم ریختی اگر کوه دماوند از آن لب تر کند پای کوبان سر از پا نشناسد و دست افشان از دست برود

الهی اگر علم رهن شود عاصم جز تو کیست الهی اگر دانشمند رهن شود از هر اهریمنی بدتر است که دزد با چراغ است

الهی حاصل یک عمر درس و بحثم این شد که جهان را جهان بانی است و انسان را سر و سامانی الهی ای آشنایم تو خود دانی که بیگانه ام بیگانه ترم کن خوشا به حال مؤمن که غریب است

الهی در این شب دوشنبه سلخ شهر الله المبارک هزار و سیصد و نود هجری قمری با کسب اجازه از حضور انور شما نام کشور

پهناور هستی را عشق آباد گذاشتم

الهی ستاره شناس شدم و خودشناس نشدم، از رموز زیج و
رُبع مجیب و اُسْطُربلاب با خبرم و از اسرار جام جم خویش بی
خبر

الهی بت سنگین شکستن نیک آسان است و بت نفس شکستن
سخت دشوار، خُئْک آن که از اَمّت خلیل بت شکن است که هر
دو را بشکست

الهی اگر سر مویی باورم شود که پیشه ام در پیشگاه تو
پذیرفته است چون سروی که از وزش صبا به چپ و راست
می چمد چنان پای کوبی و دست افشانی کنم که سنگ و گل را
از شورم بشورانم و کوه را از سازم برقسانم
الهی سرتاسر ذرّات عوالم وجود در جنب و جوش اند چگونه
حسن خاموش باشد

الهی آن که را عشق نیست ارزش چیست
الهی خروس را سحر باشد و حسن را نباشد
الهی سر در راه سردار دادن آسان است و دل به دست دلدار
دادن دشوار، که آن جهاد اصغر است و این اکبر
الهی حسن عبدالله، عبد الله خراب آبادی بود و حال عبد
الجمال عشق آبادی شد

الهی حاصل فکرم بی فکری است خُئْک آن که از فکر بگذشت
الهی خانه کجا و صاحب خانه کجا؟ طائف آن کجا و عارف این
کجا؟ آن سفر جسمانی است و این روحانی. آن برای دولتمند
است و این برای درویش. آن اهل و عیال را وداع کند و این
ماسوا را. آن ترک مال کند و این ترک جان. سفر آن در ماه
مخصوص است و این را همه ماه و آن را یک بار است و این را
همه عمر. آن سفر آفاق کند و این سیر انفس، راه آن را پایان

است و این را نهایت نبود. آن می رود که برگردد و این می رود که از او نام و نشانی نباشد. آن فرش پیماید و این عرش. آن مُحَرِّم می شود و این مَحَرَّم. آن لباس احرام می پوشد و این از خود عاری می شود. آن لبّیک می گوید و این لبّیک می شنود. آن تا به مسجد الحرام رسد و این از مسجد اقصی بگذرد.

آن استلام حجر کند و این انشقاق قمر، آن را کوه صفا است و این را روح صفا. سعی آن چند مَرّه بین صفا و مروه است و سعی این یک مَرّه در کشور هستی. آن هروله می کند و این پرواز، آن مَقام ابراهیم طلب کند و این مَقام ابراهیم. آن آب زمزم نوشد و این آب حیات.

آن عرفات بیند و این عرصات. آن را یک روز وقوف است و این را همه روز. آن از عرفات به مشعر کوچک کند و این از دنیا به محشر. آن درک منی آرزو کند و این ترک تمّنی را، آن بهیمه قربانی کند و این خویشتن را. آن رمی جمرات کند و این رجم همزات. آن حلقِ رأس کند و این ترک سر. آن را لَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَج است و این را فِي الْعُمْر. آن بهشت طلبد و این بهشت آفرین. لَا جرم آن حاجی شود و این ناجی. خُتُّک آن حاجی که ناجی است

الهی وسعت جهان کیانی که این است فُسُحت عالم ربّانی چون خواهد بود

الهی از من آهی و از تو نگاهی

الهی به چهل و سه رسیده ام چند سال ایّام صباوت بود و بعد از آن تا اربعین دوران نخوت جوانی و غرور تحصیل فنون جنون، اینک حاصل بیداری دو ساله ام آه گاه گاهی است يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ جز آه در بساط ندارم از من آهی و از تو نگاهی

الهی عمری آه در بساط نداشتم و اینک جز آه در بساط ندارم
الهی غبطه ی ملائکه ای می خورم که جز سجود ندانند کاش
حسن از ازل تا ابد در یک سجده بود

الهی تا کی عبد الهوی باشم به عزّت عبد الهو شدم
الهی از نخوردن رسوائیم و از خوردن رسواتر
الهی سست تر از آن که مست تو نیست کیست

الهی عبدالله و محمّد و علی و فاطمتین و حسین را به حسن
ببخش و حسن را به محمّد و علی و فاطمه و حسنین
الهی همه این و آن را تماشا کنند و حسن خود را که تماشایی
تر از خود نیافت الهی هر که شادی خواهد بخواد حسن را
اندوه پیوسته و دل شکسته ده که فرموده ای : اَنَا عِنْدَ
الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ

الهی دل بی حضور چشم بی نور است این دنیا را نمی بیند و
آن عقبا را

الهی فرد تنها تویی که ما سوایت همه زوج ترکیبی اند و صمد
فقط تویی که جز تو پُری نیست و تو همه ای که صمدی
الهی حسین شیرخوارم آهنگ برخاستن می کند و از ناتوانی و
بی تابی بر خود می لرزد تا دستش را بگیرم و بایستانش که
آرام گیرد، حسن هم حسین تو است و جز تو دستگیری نیست
به شیر خوار حسین دست حسن را گیر

الهی حسین شیرخوار حسن را به حسن ببخش و حسن را به
شیرخوار حسین

الهی آن که خواب را حباله ی اِصْطِیَادِ مَبَشِّرَاتِ نکرده است
کفران نعمت گران بهایی کرده است که دری از پیغمبری است
الهی مراجعت از مهاجرت به سویت، تعرّب بعد از هجرت است
و تویی که نگهدار دل هائی

الهی تو خود گواهی که در عصر سلخ شهر الله مبارک هزار و سیصد و نود چنان حسرتی بر این بنده مستولی شد که گوشه های چشمم با ناودان بهاری برابری می کرد و آه های آتشینم جهنم سوز بود که بیداران در این ماه رستگار شدند و این خفته زیان کار، این حسرت یک ماه بود با حسرت یک عمر چه باید کرد. امشب که لیلۀ چهارشنبه بیست و سوم شوال المکرم هزار و سیصد و نود است از دل و جان توبه کرده ام و صمیمانه به سوی تو رخت بسته ام یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله مسافر تائب را بپذیر و توفیقش ده که بر عهدش استوار باشد و همواره محو دیدار باشد

الهی نور برهانم داده ای نار وجدانم هم بده
الهی هشیار را با بستر و بالین چه کار و مست را با دین و آیین
چه کار

الهی آن که در نماز جواب سلام نمی شنود هنوز نمازگزار نشد
ما را با نمازگزاران بدار
الهی خوشا آن که بر عهدش استوار است و همواره محو دیدار
است

الهی همه در راه خود استوارند حسن را در راهش استوار بدار
الهی توفیق ترک عبادتم در عبادتم ده

الهی حاضر با غافل برابر نیست حضور و غفلتم ده
الهی شکرت که به سرّ من مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ
مِیْتَهُ جَاهِلِیَّه رسیدم و امام شناس شدم و فهمیدم که امام
اصل او قائم و نسل او دائم است

الهی آن کس تاج عزّت بر سر دارد که حلقه ی ارادت را در
گوش دارد و طوق عبودیت را در گردن

الهی همه ددان را در کوه و جنگل می بینند و حسن در شهر و ده

الهی در خواب سنگین بودم و دیر بیدار شدم باز شکر است که بیدار شدم خُئک آن که مشمول آتیناه الحکم صبیّاً و آتیناه رَحْمَه مِنْ عِنْدِنَا و عَلَمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا علماً است

الهی حسن هیولای اولای هیچ ندار است فقط قابل دیدار صورت یار است. الهی شکر است که حقیر و فقیرم نه امیر و وزیر الهی چگونه حاضر نباشم که معلوم تو بلکه علم توأم ؛ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً

الهی چگونه از عهده شکر برآیم که این بی نام و نشان را سر و سامان داده ای

الهی تاکنون دیوانه فرزانه نما بودم و اینک فرزانه ی دیوانه نما شدم

الهی فرزندان حسن هر گاه از کار خسته شدند از شنیدن یک بارک الله پدر چنان نیرو می گیرند که گویا خستگی ندیدند اگر پدرشان یک بار بارک الله از تو شنود چه خواهد شد الهی عاشق را با شعر و شاعری و سجع و قافیه پردازی و الفاظ بازی چه کار

الهی پرندگان همه یک طرف و مرغ عشق یک طرف، گیاهان همه یک جهت و گیاه عشق یک جهت، همه ی درس ها یک جانب و درس عشق یک جانب، همه یک سوی و عشق یک سوی الهی بلبل به چمن خوش است و جعل به چمن. حسن را آن چنان کن نه این چنین

الهی از خوردن در شگفتم که جماد را حیوان می کند و حیوان را انسان

الهی این ایام معدودات است و محرم ماه ارشاد در پیش،

توفیقم ده تا هم اکنون قابل ارشاد شوم که گفتار از دهن بی
کردار نموداری ندارد

الهی مرا به نعمت لقای متنعّم فرموده ای چگونه شکر آن
بگذارم

الهی شکرت که به جنت لقای در آمدم

الهی از اربعین کلیمیم به روی اربعین و کلیم علیه السلام و
کریمه و وَاَعْدْنَا مُوسَى شرمنده ام که حقّ هیچ یک را به جای
نیاورده ام

الهی کجا سرّ دوست از دوست مستور است چگونه حسن
دعوی دوستی کند که مهجور است

الهی یک عمر امروز را فردا بردم توفیقم ده که حال فردا را به
امروز آورم

الهی ثمره ی درس و بحث و فکر و ذکر این شد که جهان را
جهان بانی است و جان را جانانی

الهی قربان لب و دهانم بروم که به ذکر تو گویایند

الهی تاکنون از این و آن به سویت راه می یافتم و اینک از تو
به این و آن آشنا می شوم

الهی درشگفتم از آن که در غربت از یاد وطن شکفته می شود
و در دنیا از یاد آخرت گرفته

الهی چون است که در خود می نگرم به تو نزدیک می شوم و
در تو می نگرم از خود دور

الهی تو خود بزرگی و بر همه دست داری. مرا بزرگ آفریدی و
بر همه دست دادی، باری از بزرگ آن چنان بزرگ این چنین
پدید آید

الهی تا حال تو را پنهان می پنداشتم و حال جز تو را پنهان می
دانم

الهی یکی حافظه ی قوی دارد و دیگری هاضمه ی قوی، خنک
آن که عاقله ی بالغه دارد
الهی آن که را دل باز دادی دهن بسته است این سخن پرداز دل
بسته است
الهی مرا بر همه سلطنت دادی به سلطانت مرا بر من سلطنت ده
الهی حسن از دست خود چنان بود و در دست تو چنین شد
شکرت که آن چنان این چنین شد
الهی تو را دارم چه کم دارم پس چه غم دارم
الهی هر که را می بینم با خود اند مرا با خودت دار
الهی هر که را می بینم در تسخیر و تصرف ملک می گوید و
می کوشد، حسن را سیر در ملکوت ده و انس با جبروت و به
زبان آنان گویا کن و در حضور مالک ملک و ملکوت و جبروت
بدار
الهی از سجده کردن شرمسارم و سر از سجده برداشتن
شرمسارتر
الهی یا لا اله الا انت اجازه خواهم که هو هو گویم و انت انت
الهی این کمترین را با قلیل بدار
الهی در شگفتم از آن که کوه را می شکافد تا به معدن جواهر
دست یابد و خویش را نمی کاود تا به مخزن حقائق برسد
الهی هر نعمت و زحمت بر حسن آید نعمت و رحمت است و
همه ی تلخی ها در کامش شیرین تر از عسل است و هر
دشواری برای او آسان است جز این که گرفتار احمق شود به
عزت و سلطانت در چنگ احمق گرفتارش مکن
الهی حسن را شیر و پلنگ بدرد و با احمق به سر نبرد
الهی روی زمینت باغ وحش شد خرم آن که از وحشیان برست
الهی شکرت که بنده ی آزادم

الهی نمی گویم که ظالم نیستم ولی شکر که از عَمّال ظَلَمه
نشدم

الهی سیلی سرازیر شد تا قطره ای نصیب حسن گردید
الهی شکرت که این کودک را در سایه ی اقبال بزرگان واسطه
فیض گردانیدی

الهی گرچه علم رسمی سر به سر قیل و قال است باز شکر که
علم و کتاب حجابم شدند نه سنگ و گل و درهم و دینار
الهی به حرمت سر و سامان گرفته گانت این بی سر و پا را
آواره ات کن

الهی شکرت که از دوستان دشمنانت و از دشمنان دوستانت
نیستم

الهی شکرت که دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن
الهی نمی گویم که از دوستانم ولی شکر که از دشمنان نیستم
الهی شکرت که به دیدار حُسن جمالت عاشقم و به گفتار ذکر
جمیلت شایق

الهی ما هر چه کنیم کم است و تو هر چه دهی بسیار یَا مَنْ
يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ

الهی شکرت که صاحب منصب بی زوالم

الهی سگ گله و حائط و صید، حرمت امانت را داشته باشند و
حسن ظلوم و جهول با امانت تو خیانت کند

الهی کتاب دار و کتاب خوان و کتاب دان بسیارند خنک آن که
خود کتاب است و کتاب آر

الهی خدا خدا گفتن مجازی ما که این همه برکت دارد اگر به
حقیقت گوییم چون خواهد بود

الهی وای بر حسن که اگر به پایه ای بی باک شود تا به ذات
پاک و نام های گرامی و نامه سترگ و فرستادگان بزرگ و

دوستان ستوده ات سوگند یاد کند

الهی دهن حسن به عطر ذکر تو معطر است حیف است که بوی بد گیرد

الهی شمس اگر چه سلطان کواکب و نیر اعظم و شمسیه عقد
فلک و کوکب قلب و تسخیر و ذهب و ملک و سراج و هاج
جهان افروز است، ولی حسن نجم با قمر است که سائر اللیل و
شمع بزم خلوت نشینان و مصباح شب زنده داران است که
عاشق سوخته را چراغی نیم افروخته باید تا رازش آشکار
نگردد و رسوای هر دیار نشود، ماه است که چون سالک دل
آگاه در تحوّل و اطوار است : گاه چون رخ زعفرانیش هلال
است و گاه چون سالک مجذوب بدر منیر و گاه چون مجذوب
سالک در مُحاق، گاه از شرم سوزد و گاه از شوق فروزد
الهی دنی تر از دنیا ندیدم که همواره هم نشین دوانان است
الهی خردمندان خطاب اُدْخِلْ فِی عِبَادِی آرزو کنند و این بی
خرد گوید يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ اَمَدًا بَعِيدًا که نعمت عظیم
الشَّانِ انسانی را کفران کرده ام و از روی شان شرمسارم
الهی دردمند ننالد چه کند درمان ده تا بیشتر بنالم
الهی چهل و سه سال از من بگذشت نمی دانم چهل و سه آن
عمر کرده ام یا نه

الهی بنده را با کاش چه کار و از لیت و لعلّ چه حاصل
الهی راه تو، به بزرگی تو دشوار است و شگفتا که این مور لنگ
را آرزوی دیدار است

الهی از گناه این و آن رنج می برم که از چون تویی روی
گردانیدند

الهی از دردم خرسندم که درمانش تویی

الهی شیدایی جانان را با حور و غلمان چه کار

الهی شکرت که تاکنون خواننده بودم و اینک گوینده
الهی این بی تمیز با این که عمری در نحو و صرف، صرف کرده
است هنوز تمیز بین منادی و منادی و مشتق و مشتق منه را
نگذاشته است

الهی ادراک حرمان می کنم شکرت که به دردم رسیدم که
طبيب طالب دردمند است

الهی عمری اهل شهری را به سوی تو خواندم که اگر خودم
عامل یک صد هزارم آنچه گفتمی بودمی از ملک برتر شدمی
ولی يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ وَ سَتَرَ الْقَبِيحِ یک شهر به حسن حُسن
ظن دارند و حسن به تو، وی را در رستاخیز رسوا مکن و از
چشم آنان دورش بدار که از روی همه شان شرمسار است
الهی در شگفتم از این گله گله اشباه الناس و رمة رمة آدمی
پیکر که یکی نمی گوید من کیستم

الهی حسن زاده چگونه دعوی بی گناهی کند که آدم و حوا
زاده است نه مَلَك و چگونه از آمرزش تو نا امید باشد که رَبَّنَا
ظَلَمْنَا گو است نه بِمَا أَغْوَيْتَنِي
الهی هر چه راز بود به پیغمبرت گفتمی و آن ستوده بر ما ننهفت
دریافتن آنها ما را دریاب

الهی عابد دون معبود است و امام اشرف از مأموم، آدم
مسجود ملائکه است این شیطان پرستان پست تر از ابلیس اند
الهی رسالت فرموده شَرَّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ و چه نیکو فرمود
که کور چشم سر از مشاهده خلق محروم است و کور چشم دل
از رؤیت حق، حسن را چشم سر بینا داده ای چشم دل بینا نیز
ده تا خلق بین حق بین شود

الهی اسمم را حسن کردی که الْأَسْمَاءُ تَنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ، خَلَقم را
حسن کردی که تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، خَلَقم را هم حسن

گردان که يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

الهی روزگاری تو را به آواز بلند می خواندم، اکنون از آن

استغفار می کنم که إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا

الهی سالیانی به خواندن اشارات و أسفار و شفاء و فُصوص

دل خوش بودم و اکنون به گفتن آنها، عاقبت حسن را حسن

گردان

الهی کدام بی شرمی از این بیشتر که بنده در حضور مولایش

بی ادبی کند

الهی محاسن حسن به بیاض مائل شد، وجه قلبش را نورانی

کن که از يَوْمٍ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ اندیشه دارد

الهی چه شگفتی از این بیشتر که ماء مَهِينِ خوانا و نویسا

شود و سُلَالَه طین گویا و شنوا

الهی این همه خواب و بیداریم رَبِّ اَرْجِعُونِ گفتن بود و از

جناب شما پذیرفتن، دیگر به چه رو رَبِّ اَرْجِعُونِ گویم که إِنَّا

إِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ گویم

الهی هراس حسن از خویش بیش از اهرمن است که این دشمن

بیگانه است و آن آشنا و هم خانه

الهی نعمت هایی که به حسن داده ای تا قیامت نه تواند

إِحْصَاء کند و نه تواند از عهده ی شکر یکی از آنها برآید

الهی آنچه به حسن داده ای همه از تَفَضُّلِ آن ولی نِعَم بود و

گر نه این مُنْعَم چه کاری کرده است تا به موجب آن استحقاق

ثوابی را داشته باشد باز هم چشم توقع به تَفَضُّلِ آن جناب

دارد که دست دیگر نمی شناسد

الهی یکی بئر حفر می کند و قضا را به کنز می رسد، حسن

ضَرَبَ يَضْرِبُ صرف می کرد و به كُنْث كَنْزاً دست یافت

الهی درباره انبیایت فرمودی : وَ ... جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا

شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنَّ ، حسن پر توقع می خواهد که نشانه ی
تیرهای شیاطین زمانه نشود

الهی حسن که منزلی طی نکرده و به مقامی نائل نشده این
همه از اشباه النَّاسِ اشمئزاز دارد کسانی که منازلی سیر کرده
اند و به مقاماتی رسیده اند از حسن چه قدر بیزاری می جویند
الهی این حرف ها را کی به من یاد می دهد و از کجا نازل می
شود

الهی حسن روزگاری نگذرانید بلکه روزگار بر او گذشت
الهی شکر که از شرق تا غرب عالم به حسن خدمت می کنند
الهی در شگفتم از کسی که گوی

